شرق روزنامه
instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:ShargDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

گفت‌وگو با ناصر غیاثی درباره ترجمه‌اش از کتاب «نامه‌های کافکا به اوتلا و خانواده»

خندیدن در دل هراس

کافکا نویسنده‌ای همیشه معاصر است

پیام حیدرقزوینی

از فراتنس کافکا نامه‌های زیادی به جا مانده که در پنج جلد منتشر شده‌اند. این نامه‌ها تصویری واقعی‌تر از اندیشه‌ها و نوع نگاه کافکا به زندگی و جهان پیرامونش به دست می‌دهد و به مبانجی آنها می‌توانیم ببینیم که نویسنده‌ای با موقعیت کافکا، موقعیت در اقلیت بودن، در سال‌های پرتلاطم دهه‌های ابتدایی قرن بیستم چگونه زیسته است. ناصر غیاثی اخیرا بخشی از نامه‌های کافکا را در کتابی به عنوان «نامه‌ها به اوتلا و خانواده» توسط نشر نو به فارسی منتشر کرده است. این اثر نامه‌های کافکا خطاب به کوچک‌ترین خواهرش را در برگرفته و شامل صدویست نامه است که او در طول یازده سال به نزدیک‌ترین خواهرش نوشته بود. در این کتاب ما فقط یک صدا، صدای اوتلا را می‌شنویم، چون پاسخ‌های دریافت‌کننده آنها در دست نیست. غیاثی پیش از این «نامه‌های کافکا به پدر و مادر» را هم به فارسی برگردانده بود و همچنین «محاکمه دیگر؛ نامه‌های کافکا به فلیسه»

در یادداشت ابتدای کتاب «نامه‌های کافکا به اوتلا و خانواده» نوشته‌اید مجموعه نامه‌های فرانتس کافکا در پنج جلد منتشر شده است. شما پیش‌تر «نامه‌های کافکا به پدر و مادر» را به فارسی برگردانده بودید و در ترجمه اخیرتان نیز صدویست نامه دیگر از کافکا به خواهر و پدر و مادرش را ترجمه کرده‌اید که عمدتا خطاب به اوتلا کوچک‌ترین خواهرش بوده. به نظرتان این نامه‌ها چقدر به درک بهتر آثار کافکا و جهان داستانی او کمک می‌کند؟

نامه اصولا امر دیافاعش به جهان و اندیشه‌های نه‌تنها کافکا، بلکه هر انسان و نویسنده دیگری را آسان می‌کند؛ چراکه نویسنده نامه از اموری سخن می‌گوید که خصوصی و درونی‌اند. حالا اگر نویسنده این نامه کسی مثل کافکا باشد که هم نویسنده‌ای قَدَر و هم نامه‌نویس قهاری است و بسیاری از اندیشه‌هایش را در نامه‌هایش بیان می‌کند. آن وقت این نامه‌ها شناخت بهتر و دقیق‌تری از جهان نویسنده به دست داده و در نتیجه به درک بهتر آثار او کمک می‌کنند.

در یادداشت ابتدای کتاب نوشته‌اید که مجموعه نامه‌های کافکا را می‌توان مانند یک رمان خواند. چه ویژگی‌هایی در نوشته‌ها وجود دارد که آنها را شبیه به رمان کرده است؟

مجموع نامه‌ها و در رأس آنها نامه‌های کافکا به فلیسه باوئر، نخستین نامزدش، پس از آن، نامه‌های او به عشق دومش میلنا ترنسکا و سرانجام نامه‌های او به دوست بسیار صمیمی‌اش ماکس بود. اسنادی هستند که فقط از نوع ارتباط کافکا با دریافت‌کنندگان نامه پرده برنمی‌دارند، بلکه ما را کمابیش در جریان روزمره زندگی او و در نتیجه فراز‌وفرودهای زندگی و جهان او نیز قرار می‌دهد. براساس نامه‌ها و یادداشت‌های روزانه کافکا کتابی درآمده که روزشمار زندگی کافکا است؛ کدام روز کجا بوده، کی را دیده و چه گفته یا نوشته است.

دهه‌های ابتدایی قرن بیستم فراز‌وفرودهای بحرانی و پرتلاطم بود و کافکا نیز به نسلی از نویسندگان آلمان‌زبان تعلق داشت که شاهد جنگ‌های بزرگ‌تر آن دوره بودند. در میان نامه‌های کافکا چقدر می‌توان رد تحولات و بحران‌های تاریخی و اجتماعی آن دوران را مشاهده کرد؟

به فراوانی اما نه به صراحت. بیایید ابتدا ببینیم ملا یک قلم آغاز جنگ جهانی اول چه تاثیر مستقیمی بر زندگی کافکا داشت. او پس از دیدار از فلیسه باوئر در برلین به منجر به فسخ نامزدی آن و شد و الیاس کانه‌تی در کتاب «محاکمه دیگر» به تفصیل آن را بررسیده است. برای استراحت چند روزی به جزیره‌ای در دانمارک می‌رود. در آنجا سرانجام تصمیم قاطعی می‌گیرد؛ حالا که مانع بزرگی به نام ازدواج از سر راهش برداشته شده، می‌خواهد از دکترونی‌هایی با در زندگی‌اش ایجاد کند که همواره در اوج بسر ببرد؛ استفاده از کار در شرکت بیمه سوانح کارگران در پراگ. کوچ به برلین و آغاز زندگی حرفه‌ای نویسندگی. در نامه‌های که از آنجا به پدر و مادرش می‌نویسد، آنها را در جریان این تصمیمش قرار می‌دهد. می‌نویسد خرج دست‌کم دو سال زندگی در برلین را دارد. علاوه‌براین دوستان نویسنده‌اش -ازجمله ویرنر والزر که در نامه اسمی از او به میان نیامده اما شواهد نشان می‌دهد- به او قول داده‌اند در مطبوعات یا در انتشارات‌های برلین برایش کار پیدا کنند. از فحوای این نامه برمی‌آید که او عزمش را جزم کرده است. کافکا با این قصد سوار قطار پراگ می‌شود که به محض رسیدن تمهیدات لازم برای کوچ به برلین را فراهم بیاورد. اما -و این اما یکی از آن اماهای بزرگ زندگی کافکا است- وقتی سوار قطار می‌شود، با چه چیزی مواجه می‌شود؟ با قطاری مملو از سربازا چرا؟ چون جنگ جهانی اول آغاز شده و در نتیجه تمام مرزها بسته شده بودند. بار دیگر تاثیرپذیر می‌شود به ماندن در به قول خودش زندان پراگ. باز یک اما.

تاکید ماکس بود به جنبه‌های تراژیک آثار کافکا. تصویر کافکای عبوس و کم‌حرف را چقدر درست می‌داند. یا این تصویر که روشنفکران اروپا به‌ویژه روشنفکران فرانسوی ارجمند کامو و سارتر دچارش بودند نیز به تثبیت‌شدن کلیشه کمک رساند و کافکا اینسان را ساخت نماد بحران، بوچی و وحشت را مدرنیسم. در همین دوران بود که اعجوبه‌ای ایرانی به نام صادق هدایت که در جریان برخاستن روشنفکری فرانسه بود، با کافکا آشنا شد و او را به معرفی کرد.

صحبت کردم‌ایم. غیاثی در بخشی از صحبت‌هایش درباره کلیشه‌های مرسوم درباره کافکا می‌گوید: «تصویر کلیشه‌ای رایج از کافکا که او را عبوس و کم‌حرف و ناامید و گوشه‌گیر و... معرفی می‌کند، مختص ایران نیست؛ ظاهرا همه دنیا به آن مبتلا است. نخستین کسی که کوشید چنین تصویری از کافکا را جا بیندازد، کسی نبود جز دوست صمیمی و حامی کافکا یعنی ماکس برود که در عصر خودش نویسنده مطرحی بود... تاکید برود به جنبه‌های تراژیک آثار کافکا، تصویر کافکای عبوس و کم‌حرف را تثبیت کرد. پایان جنگ جهانی دوم و یاسی به وجود آمده به‌ویژه روشنفکران فرانسوی ازجمله کامو و سارتر دچارش بودند نیز به تثبیت‌شدن این کلیشه کمک رساند و کافکا نیز اینسان را ساخت نماد بحران، بوچی و وحشت را مدرنیسم. در همین دوران بود که اعجوبه‌ای ایرانی به نام صادق هدایت که در جریان برخاستن روشنفکری فرانسه بود، با کافکا آشنا شد و او را به معرفی کرد».

«آلمان به روسیه اعلان جنگ داد. بعدازظهر استخر شنا؛ با انقلابی مثل انقلاب اکتبر در روسیه به پیروزی می‌رسد اما کافکا که به خاطر ابتلا به سل و طبق توصیه پزشک نزد خواهرش در روستای سوارو زندگی می‌گرد، سخت در نگاپوی نوشتن گزین‌گوه‌هایش بود.

نثر کافسکا در نامه‌هایش چه ویژگی‌هایی دارد؟ او در برخی داستان‌هایش مثل «مسخ» نثری به‌اصطلاح سرد دارد و وسواس‌گونه از قلم‌فرسایی دوری کرده است. آیا همان ویژگی‌های نثر داستانی او در نامه‌هایش هم دیده می‌شود یا اینکه می‌توان در این نامه‌ها ردی از نثور و شیدایی مشاهده کرد؟

اول از همه بگویم که من تمام نامه‌های کافکا را نخوانده‌ام و پس قادر به دادن پاسخی کافی و وافی نیستم. اما تا جایی که خوانده‌های من نشان می‌دهد، اگر از این منظر که شما نگاه می‌کنید، نگاه کنیم البته که تفاوت دو نثر بسیار است. بله، کافکا وقتی نامه می‌نویسد به قول معروف توسن قلم را می‌راند و داد سخن می‌دهد. مثلا گاهی در یک روز سه نامه به فلیسه می‌نویسد. اما این نابغه داستان‌نویسی می‌داند که موقع نوشتن داستان باید کم گفت و گزیده، باید صرفا راوی بی‌طرف داستان بود. باید به تک‌تک کلماتی که نوشته می‌شود، دقت تام داشت. علائم سجاوندی را دقیق به کار برد و... بنابراین از قلم‌فرسایی، حاشیه‌گویی و عدم انسجام به‌شدت پرهیز می‌کند. در نامه‌ها اما، به‌ویژه وقتی پای توضیح اندیشه‌ها و دیدگاه‌هایش در میان باشد، جمله‌های تودرتوی فراوانی دارد. گاه حتی از جاکم می‌آورد و در حاشیه کاغذ می‌نویسد... اما پراکنده‌گویی، حاشیه‌روی، نامستجبودن متن، در آثار کافکا به چشم نمی‌خورد.

آیا کافکا در نامه‌هایش از جملات طولانی و تودرتو استفاده می‌کرد؟

اغلب جمله‌های کافکا در نامه‌ها طولانی و پیچ در پیچ است به اضافه آوردن پرانتز درون همین جمله‌های طولانی.

رویکرد شخصی شما هنگام ترجمه جمله‌های طولانی و تودرتو چیست و به نظرتان در ترجمه باید سبک نویسنده را در مورد جمله‌های درهم‌تنیده و توطول حفظ کرد یا می‌توان برای راحت خواندنمدن من جملات طولانی را کوتاه کرد؟

تقطیع جمله‌های طولانی به‌ویژه در داستان را مسلما نمی‌پذیریم با این استدلال سداده که نویسنده حتما قصدی داشته را به‌کارگرفتن چنین سبکی مثلا انتقال ملال نهفته در فضای داستان. و وقتی نویسنده خود جمله‌های طولانی می‌نویسد، مترجم مجاز نیست برای راحتی نکه‌دانش خوانده جمله را القمه کند و بگذارد دهان خواننده. استثنا فقط زمانی است که نتوانیم (نتوانم) آن جمله را به فارسی قابل فهم برگردانیم (برگردانم). به عبارت بهتر مترجم اصولا سبک ندارد، شاهکار بکند بتواند سبک نویسنده را منتقل کند.

در نامه‌های کافکا جمله‌ها در نوشتن موفقیت او را به‌عنوان داستان‌نویسی به کدام سبک‌ها مختلف در اقلیت قرار داشته مشاهده کرد؟

کافکا کاملا به این آگاه بود که به‌عنوان یک آلمانی‌زبان یهودی دارد میان جگریان‌های مسیحی زندگی می‌کند. او چند باری شاخه حمله به خانه‌ها و مغازه‌های یهودیان سکان‌ای بود. در همین کتاب نامه‌هایش به اوتلا می‌نویسد که از او می‌خواهد در تقاضای مرخصی‌ای که باید به زبان چکی بنویسد. تعمدا چند تا غلط قرار بدهد که نشان بدهد این نامه را یک غیرچک نوشته. یا در نامه‌ای به میلنا ترنسکا می‌نویسد که هر روز در پراگ از پهودی‌ها حمله می‌شود، پس از پایان جنگ جهانی اول و استقلال چک، او شاهد یاکساری بی‌رحمانه ادارات از آلمانی‌زبان‌ها بود. گو که به خاطر دانش وسیع حقوقی‌اش در دادگاه‌های شریک بیمه سوانح کارگران نه‌تنها او را اخراج نکرده بودند بلکه در مقام خود ابقا شده بود. کافکا به عنوان وکیل شریک بیمه در دادگاه‌های بیمه و کارفرمایان به‌ویژه در مورد رعایت ایمنی کار شرکت می‌کرد و از این نظر بسیار موفق بوده به‌گونه‌ای که مدیریت شرکت از این استدلال که چشم‌پوشی از وجود کلیشه‌ای که شرکت بیمه خُسران بسیار بزرگی خواهد بود، علی‌رغم میل کافکا به شرکت در جنگ، مانع رفتن او به جبهه شد و با به دوندی‌های بسیار خواهرش اوتلا و نامه‌نگاری‌های فراوان موفق به گرفتن مرخصی استعلاجی می‌شد. شرکت تا مدت‌های مدیدی استعفای او را نمی‌پذیرفت. همه اینها چون شرکت به کافکا نیاز داشت.

به جبر نامه‌هایی از کافکا باقی مانده‌اند. طاهر بخشی از نامه‌های او همفقط شده‌اند. آیا اطلاع دقیقی وجود دارد که مخاطب نامه‌هایی که امروز در دست ما نیستند چه کسانی‌اند؟ و نامه‌های مفقوشده شامل چه تعدادی است؟

کافکا هم طبق رسم زمانه‌اش نامه‌های دریافتی را از بین می‌بُرد و هم از ترس اینکه مبادا جنسی بیگانه به‌خصوص پدر یا مادرش به آنها دست برسد، این مسبوق به سابقه بود: مادر کافکا یکی از نامه‌های فلیسه را مخفیانه خوانده و مخفیانه به فلیسه نامه نوشته بود. در همین نامه‌های کافکا به اوتلا خواهرش هم می‌بینیم که چیی کافکا به خواهرش سفارش می‌کند بعد از خواندن آنها را ریزریز کند و بریزد توی چاه برای مرغ و خروس. ما مدا که چشم بر آن بیفتد.

حال برگردیم به پرسش شما. چنان‌که می‌دانیم کافکا شش ماه آخر زندگی‌اش را در پراگ با خرین عشقش دورا دیامانت، یک هزینیه لهستانی زندگی می‌کرد. کافکا در این دوران چند دفترچه نوشته بود که طبیعتا از میانی آنها نمی‌خریم. کافکا از دیامانت قول می‌گیرد که پس از مرگش همه آنها را از بین ببرد. خود دورا هم در پاسخ به ماکس برود می‌گوید چیزی کرده و این دفترچه‌ها را نابود کرده است. اما واقعیت غیر از این بود. دیامانت آنها را نابود نکرده است.

دیامانت پس از مرگ کافکا با یک کارگردان کمونیست آلمانی ازدواج کرد. در پورشی که مامورانِ گستاپو به خانه آنها می‌برند، تمام کتاب‌ها و نوشته‌های موجود در خانه ازجمله این یادداشت‌ها را با خود می‌برند. این دفترچه‌ها هم‌اکنون در آرشیو برلین موجود است. نیتا مشکل این است که این دفترچه‌ها لابه‌لای مدارکی قرار دارند که طولش سه برابر کیلومتر می‌زند. پژوهشگران زندگی کافکا هنوز موفق به یافتن این دفترچه‌ها نشده‌اند.

به نظرتان مسائلی که کافکا در داستان‌هایش به آنها توجه کرده چقدر مسائل جهان امروز ما است و آیا می‌توان او را نویسنده‌ای همچنان معاصر به شمار آورد؟

کافکا نویسنده‌ای همیشه معاصر است چراکه درد او درد انسان مدرن است، تنهایی‌اش، قربانی‌بودنش در پای دیوان‌سالاری، بازیچه دست قدرت‌های پنهان و ناشناخته فراگرفتن و... از کافکا نویسنده‌ای می‌سازد همواره معاصر.

کافکا در ایران با صادق هدایت شناخته شد و شاید بتوان گفت برای ما کافکا و هدایت چنان درآمیخته شدند که این باعث شکل‌گیری سوءتفاهم‌هایی درباره کافکا شده؟ ازجمله اینکه کافکا نویسنده‌ای ناامید تصویر شده که درگوشه‌ای به کار خودش مشغول بوده و ارتباط چندانی با واقعیت عینی بیرامونش نداشته است. نظرتان درباره چهره کلیشه‌ای کافکا در ایران چیست و به نظرتان این نامه‌ها تا چه حد تصویر واقعی‌تری از کافکا به دست می‌دهند؟

این تصویر کلیشه‌ای رایج از کافکا که او را عبوس و کم‌حرف و ناامید و گوشه‌گیر و... معرفی می‌کند، مختص ایران نیست. ظاهرا همه دنیا به آن مبتلا است. نخستین کسی که کوشید چنین تصویری از کافکا را جا بیندازد، کسی نبود جز دوست صمیمی و حامی کافکا یعنی ماکس برود که در عصر خودش نویسنده مطرحی بود... تاکید برود به جنبه‌های تراژیک آثار کافکا، تصویر کافکای عبوس و کم‌حرف را تثبیت کرد. پایان جنگ جهانی دوم و یاسی به وجود آمده به‌ویژه روشنفکران فرانسوی ازجمله کامو و سارتر دچارش بودند نیز به تثبیت‌شدن این کلیشه کمک رساند و کافکا نیز اینسان را ساخت نماد بحران، بوچی و وحشت را مدرنیسم. در همین دوران بود که اعجوبه‌ای ایرانی به نام صادق هدایت که در جریان برخاستن روشنفکری فرانسه بود، با کافکا آشنا شد و او را به معرفی کرد.

نامه‌ها به اوتلا و خانواده
فرانتس کافکا
ترجمه ناصر غیاثی
نشر نو

نگاهی به «پیشانی‌نوشت‌ها» علیرضا جوانمرد

زیستن در مرز زندگی، مرگ و معنا

سامه ابتهاج

کتاب «پیشانی‌نوشت‌ها» اثر علیرضا جوانمرد، تجربه‌ای قابل تأمل در ادبیات معاصر ایران است که در آن خواننده در نقطه تلاقی وجود و نیستی، اختیار و تقدیر، واقعیت و خیال قرار می‌گیرد. هجده داستان این مجموعه، همچون قطعات پازل فلسفی-ادبی، بازنمایی لحظات پیچیده زیست انسانی هستند؛ لحظاتی که در آن اضطراب، فقدان و پوچی، زمینه بازاندیشی و خلق معنا را فراهم می‌آورد. جهان داستانی جوانمرد، نزدیک به فضای «ملکوت» بهرام صادقی است؛ فضایی محدود و بسته که شخصیت‌ها در آن با محدودیت‌ها، تضادهای روانی و قدرت تقدیر روبه‌رو هستند. روایت در عین بسامد روایت‌های کابوس‌وار، خواننده را به تحلیل فعال و تأمل فلسفی دعوت می‌کند و تجربه‌ای وجودی و روان‌شناسانه از زندگی ارائه می‌دهد. داستان‌ها اگرچه به لحاظ نثر روزنامه‌ای است، اما عمیق و تفکربرانگیز فلسفی و روان‌شناسانه است. خصوصا که با جاشی ظنز همراه می‌شود. تصاویر کابوس‌وار، پیشانی‌نوشت‌ها، دست‌نوشته‌ها و معجزه‌ها، ابزارهایی برای بازنمایی محدودیت‌ها، جبر و جست‌وجوی معنا هستند. استفاده از نثری ساده و به دور از حشو و زواند و آرایه‌های ادبی که برطمطراق است، ساختار غیرخطی و ترکیب فرم‌های مختلف (روایت علمی، خبری، منولوگ حقوقی و دیالوگ) از دیگر ویژگی‌های این مجموعه است.

درون‌مایه: زیستن و مواجهه با پوچی

مضمون اغلب داستان‌های مجموعه، تجربه زیستن در آستانه مرگ و مواجهه با پوچی وجودی است. داستان‌هایی همچون «ما شب‌ها با هم می‌خوابیم» و «مرثیه»، خواب و مرگ را به‌عنوان نماد تجربه فلسفی انسان ارائه می‌دهند؛ بازنمایی اضطراب وجودی و مسئولیت فرد در مقابل نیستی. این نگاه با تجربه‌های اگزیستانسیالیستی فیلسوفانی همچون کیرکگور، کامو و سارتر همسویی دارد؛ انسانی که در مواجهه با محدودیت و پوچی تلاش می‌کند آزادی و معنا را بازآفرینی کند. همچنین، تضاد میان اختیار و تقدیر در جهان داستانی جوانمرد، بازتابی از نظریات فلسفی معاصر درباره اخلاق، مسئولیت فردی و جبر است. مجموعه، به شیوه‌ای دقیق، نشان می‌دهد که چگونه انسان‌ها در مواجهه با مرگ و فقدان، معنای زندگی را بازآفرینی می‌کنند و چگونه پوچی می‌تواند زمینه‌ای برای رشد و خودشناسی فراهم آورد.

شخصیت‌ها: کمان تحول و چندوجهی بودن

شخصیت‌های جوانمرد چندوجهی، پیچیده و روان‌شناسانه طراحی شده‌اند. قهرمان‌ها با نقص‌های انسانی، انگیزه‌های متناقض و تضادهای درونی، امکان همذات‌پنداری و تحلیل عملی-فلسفی را فراهم می‌آورند. آناتاگونیست‌ها نیز چندلایه و توجیه‌پذیرند و با تقابل با قهرمان، کمشکش‌های روانی و فلسفی ایجاد می‌کنند. این ویژگی‌ها تحلیل فلسفی شخصیت‌ها و تعامل شخصیت‌ها با محدودیت‌ها و تقدیر را ممکن می‌سازد و خواننده را در بازاندیشی به تجربه انسانی شریک می‌کند. شخصیت‌ها، مانند قطعات یک پازل، در تعامل با هم، معنا می‌یابند و هر مواجهه آنها، سطحی تازه از تجربه انسانی، اخلاق و انتخاب را نمایان می‌سازد و واکنش‌های روانی شخصیت‌ها را فراهم می‌کند.

زمینه و فضا: محیطی نمادین و فلسفی

فضای داستان‌ها صرفا مکان جغرافیایی نیست، بلکه محیط روانی و فلسفی شخصیت‌ها را شکل می‌دهد. مه، تاریکی، مرداب و سکوت، فضایی کابوس‌وار و ملکوتی ایجاد می‌کند که تجربه‌های فلسفی و نمادین را برجسته می‌سازد. همانند جهان محدود صادقی، جهان جوانمرد بسته اما با امکان‌های بی‌نهایت معنایی است. فضا و آتمسفر، ابزار مهمی برای بازنمایی مرگ، اضطراب، جبر و امید است.

روایت و نقطه‌نظر: چندلایه و فلسفی

جوانمرد از دیدگاه سوم شخص محدود و روایت چندصدایی بهره می‌گیرد تا ذهن شخصیت‌ها و تجربه‌هایشان را بازنمایی کند. این شیوه، خواننده را در مرکز تجربه انسانی، اضطراب و تضادهای روانی قرار می‌دهد و امکان تحلیل فلسفی و روان‌شناسانه کشمکش‌ها را فراهم می‌آورد. روایت‌های بازل‌گونه و هزارتو، همانند آثار بورخس، امکان تعامل فعال خواننده با اثر و بازآفرینی معنا را تقویت می‌کنند. هر داستان، قطعه‌ای از یک جهان بزرگ‌تر است و تجربه‌ای علمی و فلسفی از روایت ارائه می‌دهد که فراتر از خطی‌بودن زمان و مکان است. این شیوه، امکان بازخوانی چندباره اثر و کشف لایه‌های تازه معنا را فراهم می‌آورد و نشان‌دهنده نگاه فلسفی و اگزیستانسیالیستی به تجربه انسانی است.

ساختار و بیرنگ: نظم بازی‌گونه و هزارتو

بیرنگ اغلب داستان‌ها چندلایه‌اند و هزارتو. هر داستان با نقطه بحرانی آغاز می‌شود، بحران‌ها توسعه می‌یابند، نقطه اوج فلسفی شکل می‌گیرد و پایان‌ها غالبا باز و تأمل‌برانگیزند. این ساختار، تحلیل تعامل میان تم، شخصیت، کشمکش و معنا را ممکن می‌کند. خواننده در مواجهه با این ساختار، به کاوش در زمان، مرگ، جبر و اختیار دعوت می‌شود و تجربه‌ای علمی و فلسفی از روایت و ساختار ادبی دریافت می‌کند. ساختار هزارتو یا «اورِ چهان‌بینی بورخس است و با فلسفه زمان و بازآفرینی او هم‌راستا است؛ جایی که هر قطعه کوچک داستان، بازتابی از کل جهان و تجربه انسانی است.

کشمکش: موتور تجربه انسانی

کشمکش‌ها نیرو محرکه داستان‌ها هستند و در تحلیل علمی، کشمکش‌های درونی، روانی و اجتماعی شخصیت‌ها اهمیت دارند. مواجهه شخصیت‌ها با مرگ، فقدان، محدودیت و اضطراب، تجربه‌ای اگزیستانسیالیستی ایجاد می‌کند و بازاندیشی به محدودیت‌ها و آزادی‌های فرد را تقویت می‌کند. کشمکش‌ها، نه‌تنها موتور بیرنگ، بلکه ابزار تحلیل فلسفی و روان‌شناسانه زندگی انسان‌ها

پیشانی‌نوشت‌ها
علیرضا جوانمرد
نشر ثالث

اعترافات یک جنایتکار اقتصادی
جان پرکینز
ترجمه مهرداد (خلیل) شهابی و میرمحمود نبوی
انتشارات اختران

نگاهی به کتاب «اعترافات یک جنایتکار اقتصادی»

بازگشت ونزوئلا به سرخط خبرها

جوادالدزیان

جان پرکینز؛ کارمند ترجمه تحت امر «آژانس امنیت ملی» آمریکا، ماموریت داشت با بهره‌گیری از سازمان‌های مالی بین‌المللی ایالتی را فراهم کند که در آن با دستوردلباری دروغین واهم‌هایی برای ساختن پروژه‌های زیربنایی از جمله نیروگاه‌های برق، بزرگراهها، بنادر، فرودگاه‌ها و شهرک‌های صنعتی در ممالک دیگر مانند اکوادور، کلمبیا، پاناما و اندونزی و عراق پرداخت شوند تا با بدهکارکردن کشورها، امکان تاراج منابع طبیعی‌ای آنها برای صاحبان منافع تجاری آمریکا و امکان امر و نهی‌های سیاسی و نظامی برای دولت آمریکا مهیا شود.

کتاب «اعترافات یک جنایتکار اقتصادی» از جان پرکینز به دقت مجموعه عملیات‌های سازمان‌یافته‌ای را توضیح می‌دهد که طی آن با اعطای وام‌ها در واقع شرکت‌های مهندسی و ساختمانی ایالات متحده آمریکا که مسئولیت ساخت پروژه‌ها را بر عهده داشتند، برنده بازی می‌شدند؛ چراکه بخش اعظم وام هیچ‌گاه از ایالات متحده خارج نمی‌شد، بلکه صرفا از بانک‌های واشنگتن به حساب دفاتر مهندسی در نیویورک، هوستون و سان‌فرانسیسکو انتقال می‌یافت. به‌واقع تسهیلات اعطایی تقریبا بلافاصله به اثرشرکت‌های عضو «اثرشرکت‌سالاری» (اعتبارهنده) عودت داده می‌شد. لیکن از کشور واگیرنده خواسته می‌شد که اصل و فرع وام را تمام و کمال بازپرداخت کند. به این ترتیب، با مطالعه کتاب می‌توان دریافت که چگونه جنایتکاران اقتصادی با گزارش‌های مالی مجعول، انتخابات ساختگی، رشوه‌های مالی، اخاذی و بولشویی از کشورهای اطراف و اکناف جهان خزانه‌ها میلیارد دلار کلاهبرداری می‌کنند و این پول‌ها را روانه آمریکا می‌کنند و البته با کسانی که در مسیر آنها به هر وسیله‌ای سنگ‌اندازی کنند یا قد علم کنند، مانند خانیمه رئیس‌جمهور اکوادور و عُمَر توریخوس رئیس‌جمهور پاناما رویارو می‌شوند.

داستان پرکینز با ماجراهای اکوادور آغاز می‌شود: در اولین سفرم در سال «۱۹۶۸»، تازه دفتر من مطلقه آمازون اکوادور کشف شده بود. امروز، نفت خصوصی کل صادرات اکوادور را تشکیل می‌دهد. ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۲ غول نفت «شورون-گِلِف میلیون دلار فاضلاب سمی آلوده به نفت و فلزات سنگین سرطان‌زا را در قوه‌ال‌ها یا رودخانه‌ها تخلیه کرده است. همچنین این شرکت تقریبا سیصدوپنجاه خزانه نفتیه پاناما را به صورت باز و بدون پوشش رها کرده است که باعث مرگ صدام مردم و حیوانوان می‌شود... در اثر نقشی که من و هم‌قطارانم -جنایتکاران اقتصادی- ایفا کرده بودیم، اکنون امروز در وضعیتی به‌مراتب بدتر از وضعیت قبل از ارائه همه مهارت‌های نوین اقتصادی، بانکداری و مهندسی قرار دارد. از سال ۱۹۷۰ به بعد، در دوره‌ای که، با خُسن تعبیر، از آن به‌عنوان دوره «شکوفایی نفتی» یاد می‌شود، سطح رسمی فقر از پنجاه درصد به هفتاد درصد، بیکاری یا بیکاری ناقص از پانزده درصد به هفتاد درصد و بدهی عمومی از دویست‌وچهل میلیون دلار به شانزده میلیارد دلار افزایش یافته است. با وجود این، سهم قفیرترین اقشار جمعیت از منابع ملی از بیست درصد به شش درصد کاهش یافته است. و این‌گونه فعالیت پرکینز و دوستان در اکوادور به انجام می‌رسد: اکنون در یکی از کشورهای نمونه در سرتاسر دنیاست که جنایتکاران اقتصادی، گلّه‌وار، از حکم اقتصادی-سیاسی رانده‌اند. به ازای هر صد دلار نفت خام خروجی از جنگل‌های بارانی اکوادور، شرکت‌های نفتی-هفتادونیج دلار دریافت می‌کنند. از دیست‌وپنج دلار باقی‌مانده، سه‌چهارم آن باید بابت بازپرداخت دهی خارجی صرف شود. آنچه باقی می‌ماند عمدتا هزینه‌های نظامی و دولتی را پوشش می‌دهد و صرفا حدود ۲/۵ دلار برای بهداشت، آموزش و پیورش و برنامه کمک به فقرا باقی می‌ماند. نتیجه آنکه از هر صد دلار ارزش نفت خامی که از آمازون به تاراج می‌رود، کمتر از سه دلار به مردمی می‌رسد که بیشترین نیاز را دارند؛ مردمی که بیشترین آسیب را از احداث سدها، حفاری‌ها و خطوط لوله نفتی دیده‌اند و از فقدان مواد غذایی و آب آشامیدنی در حال مرگ هستند.

در گفتار بعدی جان پرکینز سراغ ونزوئلا می‌رود: آنجا نمونه کلاسیک کشوری بود که به کمک نفت، از فقر و فاقه به ثروت رسیده بود. ونزوئلا «اثرشرکت‌سالاری» (اعتبارهنده) عودت داده می‌شد. لیکن از کشور واگیرنده خواسته می‌شد که اصل و فرع وام را تمام و کمال بازپرداخت کند. به این ترتیب، با مطالعه کتاب می‌توان دریافت که چگونه جنایتکاران اقتصادی با گزارش‌های مالی مجعول، انتخابات ساختگی، رشوه‌های مالی، اخاذی و بولشویی از کشورهای اطراف و اکناف جهان خزانه‌ها میلیارد دلار کلاهبرداری می‌کنند و این پول‌ها را روانه آمریکا می‌کنند و البته با کسانی که در مسیر آنها به هر وسیله‌ای سنگ‌اندازی کنند یا قد علم کنند، مانند خانیمه رئیس‌جمهور اکوادور و عُمَر توریخوس رئیس‌جمهور پاناما رویارو می‌شوند.

داستان پرکینز با ماجراهای اکوادور آغاز می‌شود: در اولین سفرم در سال «۱۹۶۸»، تازه دفتر من مطلقه آمازون اکوادور کشف شده بود. امروز، نفت خصوصی کل صادرات اکوادور را تشکیل می‌دهد. ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۲ غول نفت «شورون-گِلِف میلیون دلار فاضلاب سمی آلوده به نفت و فلزات سنگین سرطان‌زا را در قوه‌ال‌ها یا رودخانه‌ها تخلیه کرده است. همچنین این شرکت تقریبا سیصدوپنجاه خزانه نفتیه پاناما را به صورت باز و بدون پوشش رها کرده است که باعث مرگ صدام مردم و حیوانوان می‌شود... در اثر نقشی که من و هم‌قطارانم -جنایتکاران اقتصادی- ایفا کرده بودیم، اکنون امروز در وضعیتی به‌مراتب بدتر از وضعیت قبل از ارائه همه مهارت‌های نوین اقتصادی، بانکداری و مهندسی قرار دارد. از سال ۱۹۷۰ به بعد، در دوره‌ای که، با خُسن تعبیر، از آن به‌عنوان دوره «شکوفایی نفتی» یاد می‌شود، سطح رسمی فقر از پنجاه درصد به هفتاد درصد، بیکاری یا بیکاری ناقص از پانزده درصد به هفتاد درصد و بدهی عمومی از دویست‌وچهل میلیون دلار به شانزده میلیارد دلار افزایش یافته است. با وجود این، سهم قفیرترین اقشار جمعیت

نگاه

آرتور میلر و واکنش به جنگ ویتنام

شرق: از آرتور میلر، نمایش‌نامه‌نویس و نویسنده شهیر آمریکایی که بسیاری از آثارش شهرتی جهانی دارند، کتاب‌های زیادی به فارسی ترجمه شده که یکی از آنها نمایش‌نامه‌ای است با عنوان «قیمت» که با ترجمه حسن ملکی در نشر بیدگل به چاپ رسیده است.

«قیمت» نمایش‌نامه‌ای با چهار شخصیت است که اسامی آنها عبارت است از: ویکتور فرانتس که کوهبان پلیس است، استر فرانتس که همسر ویکتور است، گرگوری سولومون و والتر فرانتس. نمایش دو پرده دارد و مکان وقوع نمایش در نیویورک است. «قیمت» اولین بار در سال ۱۹۶۸ روی صحنه رفت و نامزد دو جایزه تونی و برنده جایزه حلقه منتقدان شد. میلر با به تصویر کشیدن رابطه برکشمکش دو برادر و تلاش آنها برای متقاعدکردن همدیگر، بار دیگر به کندوکاو در مضمون‌های آشنای آثارش می‌پردازد. ازجمله عذاب وجدان و احساس مسئولیت در قبال خود و دیگران. میلر خود خلقه بود که «قیمت» را در واکنش به پیامدهای جنگ ویتنام و نمایش‌های آواتکارد آن زمان نوشته؛ مسئله‌ای که در شخصیت‌پردازی و دیالوگ‌های واقع‌گرایانه میلر مشهود است. وحدت زمان و مکان و پیوستگی کنش نمایش‌نامه نیز آن را به یکی از زنده‌ترین و سرگرم‌کننده‌ترین آثار میلر بدل کرده است.

«قیمت»، روایتی است جذاب و محورکننده از پیوندهای خانوادگی، ایثار و تقلا برای کنارآمدن با گذشته. گذشته‌ای همچنان در تصمیماتی که نتایج‌شان چندوجهن وضع حال را رقم زده است. ویکتور و والتر، دو برادر که سال‌هاست به دلیل اختلافات خانوادگی ارتباطی نداشته‌اند، پس از مرگ پدرشان برای فروش دارایی‌های او با هم دیدار می‌کنند. تصمیم‌گیری درباره اثاثیه خانه پدر، آنها را به یاد خاطرات‌شان می‌اندازد و زخم رنجش‌ها و خصومت‌های کهنه دوباره سر باز می‌کند. ویکتور، که پس از دوران رکود بزرگ برای نگهداری از پدرش ترک تحصیل کرده، حالا باید با عواقب این فداکاری دست‌وپنجه نرم کند. در یکی از دیالوگ‌های والتر در این نمایش می‌خوانیم: «تو دنبال به زندگی واقعی بودی. همچیزی هم قیمتش بالاست. گرون تموم میشه. می‌دونم که حرف‌های ممکنه به‌شدت پخته به نظر بیان. اما هنوز ه